



دکتر محمود بهزاد

ولد بر مرگ و میر فزونی داشته باشد. برای روشن شدن مطلب فرض کنیم اندازه جمعیتی (N)، ۱۰۰۰ نفر و نرخ زاد و ولد (b) سالیانه آن ۳۰ نفر و نرخ مرگ و میر سالیانه آن (d) ۱۰ نفر باشد، نرخ رشد بسالیانه (r) این جمعیت به قرار زیر خواهد بود:

$$r = \frac{b-d}{N} = \frac{30-10}{1000} = \frac{20}{1000} = 2\%$$

کشورهای اروپایی و شمال امریکا و ژاپن و روسیه، که از نظر علم و تکنولوژی و سطح زندگی پیشرفته‌اند و به کشورهای پیشرفته معروفند، جمعیتشان بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۹۵۰ (۱۰۰ سال) دو برابر شد. علت آن کاهش نرخ مرگ و میر به سبب بهداشت و پزشکی پیشرفته و بهبود شرایط اجتماعی و

مسئله‌ای که اکنون ذهن عقلای همه کشورهای جهان را به خود مشغول داشته و نگرانی عمیق آنها را سبب شده، افزایش انفجار آمیز جمعیت جهان است. میانگین نرخ رشد سالیانه جمعیت جهان در حال حاضر ۱/۸٪ است. این بدان معنی است که اگر جمعیت فعلی جهان را بالغ بر ۶ میلیارد نفر به حساب آوریم، در سال ۱۹۹۵ حدود ۱۰۸ میلیون نفر بدان افزوده می‌شود (یعنی بر روی هم به ۶/۱۰۸ میلیارد نفر می‌رسد) و در سال ۱۹۹۶ به ۶/۲۱۷ میلیارد، در سال ۱۹۹۷ به ۶/۴۴ میلیارد و سال ۱۹۹۸ به ۶/۵۵۲ میلیارد بالغ می‌شود. چنانکه می‌بینیم در مدت ۴ سال بیش از نیم میلیارد نفر بر جمعیت افزوده می‌شود!

نرخ رشد سالیانه

اندازه یک جمعیت زمانی زیاد می‌شود که زاد و

اقتصادی آنها بود. این کاهش مرگ و میر اندکی بعد **نقصان زاد و ولد** را به دنبال داشت، به طوری که جمعیت آنها بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ رشدی نسبتاً کم داشت و در حال حاضر نرخ رشد کشورهای پیشرفته در حدود ۰/۶٪ تثبیت شده است. معدودی از این کشورها مانند ایتالیا و آلمان و دانمارک و سوئد رشدی ندارند و عملاً جمعیتشان را از دست می‌دهند. رشد جمعیت ایالات متحده به سبب مهاجرت مردم دیگر کشورها بدانجا، اندکی از میانگین بیشتر است (۰/۷٪).

بیشتر کشورهای آسیایی و افریقایی و امریکای

□ برای پیشگیری از فاجعه انفجار جمعیت نوع آدمی، دولت‌های سراسر جهان برنامه‌های مختلف تنظیم خانواده را به اجرا درآورده‌اند.

لاتین، کشورهای در حال پیشرفت (جهان سوم) نامیده می‌شوند. مرگ و میر در غالب این کشورها بعد از جنگ جهانی دوم سریعاً کاهش یافت و این به دلیل وارد ساختن علم و تکنولوژیهای جدید بهداشت و پزشکی از کشورهای پیشرفته بود ولی نرخ زاد و ولد آنها به همان نسبت مرگ و میر پایین نیامد. به طوری که تا سال ۱۹۶۵ نرخ رشدی معادل ۲/۴٪ داشتند و جمعیت آنها همچنان در افزایش بود و نتوانستند چنانکه باید با این رشد مقابله کنند ولی از آن پس با کاهش مرگ و میر، نرخ زاد و ولد اُفت کرد و انتظار می‌رود تا سال ۲۰۰۰، نرخ رشد به ۱/۸٪ تقلیل یابد. در حال حاضر بسیاری از مردم اکثر کشورهای در

حال پیشرفت دارای غذای کافی نیستند، مسکن مناسب ندارند، فاقد مدرسه هستند و در فقر کامل به سر می‌برند. ناگفته نماند که در سال ۲۰۰۰ بیش از دو سوم جمعیت جهان به کشورهای در حال پیشرفت تعلق خواهد داشت.

بعضی از کشورهای جهان سوم که بیشترین کاهش را در جمعیت خود به وجود می‌آورند، آنهایی هستند که رهبرانشان از برنامه تنظیم خانواده جداً حمایت کرده‌اند. این گونه برنامه‌ها می‌توانند، حتی پیش از بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی، جمعیت را تثبیت کنند. در این کشورها، بالا بودن نسبی تولید ناخالص ملی، شهرنشینی، مرگ و میر کمتر فرزندان، افزایش طول عمر و بخصوص باسواد شدن زنان، اثرات مهارکننده‌ای بر نرخ باروری - یعنی میانگین تعداد بچه‌هایی که هر زن به دنیا می‌آورد - به همراه داشته‌اند.

ساخت سنی

بسیاری گمان می‌کنند که اگر هر زوج فقط دو فرزند بیاورند، رشد جمعیت به صفر خواهد رسید. ولی این گمان نادرست است زیرا مسئله ساخت سنی جمعیت خود عامل مهم موثر در اندازه جمعیت است. اگر تعداد زنانی که وارد سالهای تولید مثل می‌شوند (به بلوغ جنسی می‌رسند) برابر تعداد زنانی باشد که دوران تولید مثل را پشت سر می‌گذارند (یائسه می‌شوند)، و هر زوج فقط دو فرزند بیاورد، رشد جمعیت به صفر خواهد رسید. این را **تولید مثل جانشین** می‌گویند و بدان معنی است که زنان به بلوغ جنسی رسیده، جانشین زنانی می‌گردند که یائسه می‌شوند. ولی اگر تعداد زنان بالغ بیش از زنانی باشد که وارد دوران یائسگی می‌شوند - و این یک خصوصیت جمعیت‌های جوان است - رشد جمعیت همچنان افزایش خواهد یافت.

در کشورهای در حال پیشرفت، ساخت سنی جمعیت جوان است، یعنی نسبت بزرگی از جمعیت جوانتر از ۱۵ سال است، یعنی وضعی که در کشور ما کاملاً محسوس است. حال آنکه در کشورهای پیشرفته جهان گرایش به تثبیت ساخت سنی وجود دارد یعنی جمعیت کودکان و جوانان و میانسالان و پیران با هم تناسب دارند. به سخن دیگر تولید مثل جانشین تا حدود زیادی اجرا می‌شود.

نتایج رشد جمعیت

افزایش جمعیت جهان، حداکثر فشار را بر منابع

دیگر، به سبب بالا بودن سطح زندگی افراد کشورهای پیشرفته مصرف سرانه انرژی هر فرد و مقدار آلودگی که هر فرد وارد محیط می‌سازد چند برابر مصرف سرانه انرژی و تولید آلودگی کشورهای در حال پیشرفت است. بنابراین فشار محیطی فقط برحسب اندازه جمعیت ارزیابی نمی‌شود بلکه براساس میزان مصرف منابع طبیعی و تولید آلودگی به وسیله هر فرد جمعیت نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. حاصل آنکه افزایش فشار بر منابع طبیعی و تولید آلودگی بر دو نوع است: (۱) افزایش ناشی از زیاد بودن جمعیت، که خاص کشورهای جهان سوم است و (۲) افزایش ناشی از مصرف سرانه منابع طبیعی، که خاص کشورهای پیشرفته است.

تنظیم خانواده

برای پیشگیری از فاجعه انفجار جمعیت نوع آدمی، دولت‌های سراسر جهان برنامه‌های مختلف تنظیم خانواده را به اجرا درآورده‌اند. شعار «فرزند کمتر زندگی راحت‌تر» که به صورت اعلانی‌های مختلف در هر کوی و برزن کشورهای در حال پیشرفت به چشم می‌خورد یکی از این برنامه‌هاست. اما شعار در کشورهای جهان سوم کارآیی ندارد زیرا سنت‌های نابخردانه بچه آوردن و خرافات آن چنان در ذهن مردم رسوخ کرده است که شعار بخردانه «فرزند کمتر زندگی راحت‌تر» کاری از پیش نمی‌برد. از این‌روست که در کشور کمونیست چین با وضع ضوابط سخت فقط اجازه داشتن یک فرزند به هر زوج شهری و دو فرزند به هر زوج روستایی داده‌اند و این ضوابط را با منتهای شدت اجرا و پیگیری می‌کنند. و در کشور هندوستان به مردانی که جراحی بسیار ساده بستن مجرای خروج منی را می‌پذیرند جایزه می‌دهند.

هر قانون طبیعی و هر تئوری معتبر نمایانگر یکی از مشیت‌های الهی است و کائنات به وسیله مشیت‌های بی چون و چرای باری تعالی اداره می‌شود.

طبیعی و محیط زندگی وارد می‌سازد یعنی از سویی تهی‌سازی منابع طبیعی را سرعت می‌بخشد و از سویی دیگر محیط زیست را سریعتر آلوده می‌سازد و نیز بر سازمان‌های اجتماعی فشاری فزاینده وارد می‌آورد. نکته جالب این است که گرچه کشورهای در حال پیشرفت به سبب بالا بودن نرخ رشد جمعیت، منابع طبیعی بیشتری لازم دارند اما نباید فراموش کرد که مصرف سرانه منابع طبیعی و تولید سرانه آلودگی محیط زیست در کشورهای پیشرفته چند برابر (به طور میانگین ۶ برابر) مصرف سرانه منابع طبیعی و آلوده‌سازی کشورهای در حال پیشرفت است. به سخن

کشورهای پیشرفته جهان که علم و تکنولوژی بسیار پیشرفته دارند، برای تنظیم خانواده دست به اقدامات زیربنایی زده‌اند و آن تفهیم فاجعه انفجار جمعیت با روشنگری‌های و تمهیدات علمی است که عمق فاجعه را همه فهم می‌کند و مردم آشنا با علم آنها را به درستی درک می‌کنند و بدون آنکه نیازی به ضوابط سخت دولتی یا گرفتن جایزه باشد با طیب خاطر از آنها پیروی می‌نمایند. نتیجه اعمال این روش آن شده که نرخ رشد سالانه جمعیت آنها به حدود ۰/۶٪ تنزل کرد و در بعضی از کشورها عملاً به صفر رسید.

آمارهای که در سال ۱۳۷۲ از طرف وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی منتشر شده نیز گویای آن است که در استانهای دارای اوضاع اقتصادی بهتر کشور ما نرخ زاد و ولد کمتر از نرخ آن در استانهای محروم است. درست بنگریم مشکل ما در درجه اول مشکل اقتصادی نیست بلکه مشکلی فرهنگی است و مهمترین اقدام در رفع مشکل ما روشنگری علمی است که همه دستگاههای کشور باید برای آن تجهیز شوند.

مشیت الهی

اکنون که از قوانین علمی نام برده شد جا دارد گفته شود که دانشمندان مومن سراسر جهان که اکثریت این گروه را تشکیل می‌دهند، براین باورند که جهان آفریده خداست و همه تلاش آنها این است که به کشف قوانینی توفیق یابند که باری تعالی به وسیله آنها کائنات را اداره می‌کند. آنچه از قوانین فیزیکی و شیمیایی و زیست‌شناسی و مکانیکی و غیره به دست دانشمندان کشف شده‌اند، در واقع جزء کوچکی است از کلی که معلوم نیست آدمی بتواند به کشف همه آنها توفیق یابد. دانشمندان که با تلاش فراوان به کشف قوانین طبیعی توفیق یافته‌اند، براین باورند که هر قانون طبیعی و هر تئوری معتبر نمایانگر یکی از مشیت‌های الهی است و کائنات به وسیله مشیت‌های بی‌چون و چرای باری تعالی اداره می‌شود.

یکی از ساده‌ترین و آشکارترین مشیت‌های الهی قانون جاذبه است که نیوتن به کشف آن توفیق یافته است. براساس قانون جاذبه است که زمین و دیگر سیاره‌های منظومه شمسی به دور خورشید می‌گردند و اقمار سیاره‌ها گرداگرد آنها می‌چرخند. همه ما می‌دانیم که اگر جسمی از ارتفاعی رها شود به زمین

□ در حال حاضر بسیاری از مردم اکثر کشورهای در حال پیشرفت تغذیه کافی نمی‌شوند و مسکن مناسب ندارند و فاقد مدرسه هستند و در فقر کامل بسر می‌برند.

اما در کشورهای جهان سوم، که عامه مردم اسیر سنت‌های نابخردانه و خرافات‌اند، از شعارها و سختگیرها و جایزه دادن تاکنون نتیجه مطلوب به دست نیامده است. مردم باید علم بیاموزند زیرا هر جا علم راه پیدا کند، خرافه آنجا را ترک می‌نماید.

خرافه هر باور یا ایستاری است ناشی از ترس یا جهل که با قوانین شناخته شده علمی جور درنیاید مانند جادو و طلسم و فال و مانند آنها.

آمار جهانی نشان می‌دهد که به‌طور کلی در جوامع دارای فرهنگ و اوضاع اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌تر، نرخ رشد جمعیت کمتر است.

می‌افتد و این بدان معنی است که نیروی جاذبه زمین آن را به سوی زمین می‌کشد. جالب این است که جسم فاصله خود تا زمین را براساس فرمول معینی طول می‌کشد ($H = \frac{1}{2}gt^2$) که علم مکانیک به کشف آن توفیق یافته است. اگر سکه‌ای را از ۱۰ متری رها کنیم سریع‌تر از پنبه‌ای که هم‌وزن سکه است به زمین می‌رسد، زیرا پنبه با مقاومت بیشتر هوا روبه‌رو می‌شود و این مقاومت از سرعت آن کم می‌کند، پس دیرتر به زمین می‌رسد. آزمایش‌های مکرر نشان داده‌اند که در خلاء همه اجسام با هم و در یک زمان به زمین می‌رسند. نتیجه علمی این قانون آن است که شخص

□ در کشورهای در حال پیشرفت، ساخت سنی جمعیت جوان است، یعنی نسبت بزرگی از جمعیت جوانتر از ۱۵ سال است، یعنی وضعی که در کشور ما کاملاً محسوس است.

نباید در پای دیوار مخروبه کج، یا در دامنه کوهی سنگی، که تابلو ریزش احتمالی کوه در پایش نصب شده است بایستد و مشیت‌الهی به او حکم می‌کند که از آن محل دور شود زیرا جاذبه زمین دیوار و سنگهای کوه را به سوی زمین می‌کشد و کسی را که در زیر آن است می‌کشد.

اگر کسی به مصداق «گر نگهدار من آن است که خود می‌دانم» شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد» در پای آن دیوار یا کوه با خیال راحت بنشیند یا بخوابد و به مشیت جاذبه زمین توجه نکند، از

رابطه علت و معلول، که اساس علم است غافل و فردی خرافی است.

یک قانون دیگر زیست‌شناختی، که در عالم جانداران حکمفرماست، وجود موازنه میان تعداد گروه‌های مختلف جانداران ساکن کره زمین است. براساس این مشیت‌الهی میان تعداد جانداران تولید کننده غذا (گیاهان سبز خشکی و آبی) و حیوانات گیاهخوار، که مستقیماً از تولیدکنندگان غذا، خوراک به دست می‌آورند (مصرف‌کنندگان دست اول) و حیوانات گوشتخوار، که از گیاهخواران تغذیه می‌کنند (مصرف‌کنندگان دست دوم) و تجزیه‌کنندگان (باکتریها و قارچهای میکروسکوپی) که اجساد و بقایای جانداران را پس از مرگ متلاشی می‌کنند تا برای تولیدکنندگان غذا، مواد اولیه آماده سازند، موازنه دقیقی حکمفرماست. چنانکه اگر در ناحیه‌ای به سبب شرایط مساعد محیط تعداد جانداران تولیدکننده زیاد شود، علفخواران نیز به تناسب آن تکثیر می‌یابند. تکثیر علفخواران از تعداد گیاهان می‌کاهد و در نتیجه پس از مدتی تعداد علفخواران الزاماً کم می‌شود و موازنه برقرار می‌گردد. بین علفخواران و گوشتخواران نیز چنین موازنه‌ای برقرار است. بنابراین تعداد گوشتخواران، با واسطه علفخواران، به تعداد تولیدکنندگان غذا وابسته است و بین این سه گروه همواره موازنه وجود دارد.

متأسفانه نوع آدمی در حال حاضر بدون توجه به این مشیت‌الهی، جمعیت خود را به تعدادی رسانیده که موازنه طبیعی به کلی به هم خورده است. بدین معنی که تعداد پرشماری از انواع حیوانات وحشی و گیاهان خودرو، را از بین برده و بر تعداد حیوانات و گیاهان اهلی، برای سیر کردن شکم جمعیت فزاینده خود، افزوده است.

جمعیت ۶ میلیارد نفری نوع آدمی به هزارها میلیارد گیاه اهلی چون گندم، برنج، ذرت، جو و غیره و حیوانات اهلی چون گاو، گوسفند، مرغ، بوقلمون و غیره نیاز دارد. و این جمعیت کثیر گیاهان و حیوانات اهلی برای رشد و نمود خود و رسیدن به سن کمال، تا بتواند مورد استفاده انسانها قرار گیرند، به منابع طبیعی عظیمی نیاز دارند. هر چه جمعیت فزونیتر شود تعداد گیاهان و حیوانات اهلی بیشتری مورد نیاز است و در نتیجه فشاری که آدمی خود بر منابع طبیعی وارد می‌سازد چندبرابر می‌شود و در آینده‌ای نه چندان دور به درجه‌ای خواهد رسید که از توان سیاره زمین بیرون خواهد شد.

قانون دیگری که زیست شناسان کشف کرده‌اند، قانون زاد و ولد است. این هم یک مشیت الهی است که نطفه سالمی از زنی تندرست (Egg) و نطفه سالمی از مردی تندرست (Spermatozon)، وقتی پس از هم بستر شدن آنان با هم بیامیزند، سلول واحدی تشکیل می‌دهند به نام تخم (Fertilized egg)، که حاوی تمامی دستورهای ارثی رشد و نمو تدریجی و تبدیل شدن به یک جنین است که پس از توفقی نه ماهه در رحم زن و گذر از مراحل زندگی جنینی آنجا را ترک می‌کند و زندگی مستقلی را آغاز می‌نماید. نوزاد براساس همین مشیت الهی مدتی وابسته به شیر مادر است و تدریجاً که دستگاه گوارش او کمال یافته آماده خوردن غذاهای متعارف می‌شود. نوزاد پس از گذر از دوره شیرخوارگی هفت دوره دیگر زندگی را، طبق دستورهای ارثی مندرج در سلول تخم طی می‌کند و این جهان را ترک می‌گوید. هفت دوره عبارتند از کودکی اول (تا ۵ سالگی)، کودکی دوم (تا ۱۰ سالگی)، نوجوانی (تا ۱۶ سالگی)، جوانی (تا ۲۱ سالگی)، میانسالی (تا ۴۵ سالگی) و دوره بحران، که در واقع

جزء میانسالی است (تا ۵۵ سالگی) و پیری که از ۵۶ سالگی شروع می‌شود. سالخوردگان تا ۷۵ ساله را پیرهای جوان و از آن پس تا پایان عمر را پیرهای پیر می‌نامند.

جالب این است که هر دوره از دوره‌های هشتگانه زندگی تمامی افراد آدمی مشخصات مشابه ساختاری، فیزیولوژیک و روانی خاص دارد و این تحول تدریجی براساس مشیت بی چون و چرای الهی صورت می‌گیرد و به مرگ می‌انجامد.

بنابراین، گفته مشهور «هر آنکس که دندان دهد نان دهد» نادرست است زیرا کسی دندان نمی‌دهد تا نان بدهد. بلکه دندان درآوردن در مرحله‌ای از مراحل رشد و نمو هر فرد رخ می‌دهد که جزء عطیه ارثی او است و براساس مشیت الهی صورت می‌گیرد و یکی از رویدادهایی است که باید در همه افراد به وقع پیوندد، منتها چون رویدادی آشکار است، توجه والدین و دیگر اطرافیان را به خود جلب می‌کند، حال آنکه تکامل تدریجی دستگاه گوارش که باید به مرحله‌ای برسد که غذاهای جویده را هضم کند، همزمان با دندان درآوردن رخ می‌دهد ولی از نظر همگان پنهان است.

اگر کسی نقصی مادرزادی یا اکتسابی در دستگاه تناسلی اش وجود داشته باشد، خواه مرد باشد، خواه زن و نتواند بچه بیاورد، پس مانعی بر سر راه انجام گرفتن یک مشیت الهی وجود دارد، رفع آن جز مراجعه به پزشک متخصص و معاینه دقیقه و آزمایشهای لازم، امر دیگری نمی‌تواند باشد. پزشک متوجه نقص ساختاری یا فیزیولوژیکی زن یا مرد می‌شود و آن را، اگر چاره‌پذیر است، رفع می‌کند تا زن و مرد صاحب فرزند شوند. این تنها راه بچه‌دار شدن است زیرا براساس مشیت الهی رخ می‌دهد. اما عامه غافل از

قوانین علمی، به خرافه روی می آورند و به وسایل غیر علمی توسل می جویند. **عده‌ای شیاد و سودجو و بی‌اعتقاد به همه باورهای درست، از ساده دلی بی‌اطلاعی و باورهای خرافی مردم غافل از مشیت‌های الهی، سوء استفاده می‌کنند و به وسایل و تمهیدات مختلف و چرب‌زبانی آنها را می‌دوشند و وقتی فرد عقیم نتیجه‌ای حاصل نکرد و زیان به اعتراض گشود، این جمله را از شیاد می‌شوند که «خداوند نخواست است که تو بچه‌دار شوی و من تمام تلاشم را در این راه کرده‌ام. با خواست خدا که نمی‌توانم بچنگم!»**

مردم جهان سوم عموماً براین باورند که خداوند به انسانها فرزند می‌دهد، حال آنکه دیدیم اگر زوجی آغازگر مشیت‌الهی در زاد و ولد باشند صاحب فرزند خواهند شد. وقتی سنگی را بالای شیشه‌ای رها کنیم به شیشه می‌خورد و آن را می‌شکند. آیا در این مورد می‌توانیم بگوئیم خداوند متعال شیشه را شکسته است؟ یا آنکه ما آغازگر مشیت‌الهی جاذبه زمین بوده‌ایم و باعث شکستن شیشه شده‌ایم؟ در مورد زاد و ولد نیز همین اصل حکمفرماست. بدون اطلاع از مشیت زاد و ولد با همسر خود نزدیکی می‌کنیم، یعنی آغازگر یک مشیت‌الهی می‌شویم و بعد براین باوریم که خداوند به ما فرزند می‌دهد!

کارگر یا کاسب یا برزگر از همه جا بی‌خبری که ۶ سر عایله دارد و سر شب با چند نان بربری زیر بغل به خانه باز می‌گردد، زنش را نگران می‌یابد، علت آن را می‌پرسد. جواب می‌شود که عادت ماهیانه‌اش به تعویق افتاده است! کارگر سرش را به سوی آسمان بلند می‌کند و زیر لب می‌گوید: خدایا من که ۵ فرزند داشتم چرا ششمی را به من داده‌ای؟ این، نحوه اندیشیدن خرافی، خاص عامه مردم است.

عدم آگاهی از مشیت‌های الهی و داشتن باورهای نادرست در زمینه زاد و ولد، که جامعه خرافی از زمان کودکی در ذهن افراد تزریق می‌کند، پسران و دختران را با بدآموزیهایی به سن ازدواج می‌رساند که خود عاملی برای دامن زدن به انفجار جمعیت است. پسران و دخترانی که با هم ازدواج می‌کنند، عموماً، علاوه بر غافل بودن از مشیت‌الهی زاد و ولد، از چیزی که آگاهی ندارند هدف ازدواج است. دخترها ازدواج را به خانه بخت رفتن می‌دانند تا نزد خویشاوندان و دوستان و آشنایان سرافکننده و نهایتاً ترشیده نشوند و پسران آن را عمدتاً وسیله اطفای غریزه جنسی می‌دانند که از زمان بلوغ به بعد تحت فشار، غیرقابل تحمل این غریزه کمر خم کرده‌اند.

هدف اساسی ازدواج آغاز زندگی مشترک یک زن و یک مرد است به این سبب که در زندگی نیاز میرم به یکدیگر دارند، البته یکی از نیازها اطفای غریزه جنسی است. در نهاد زن و مرد خصوصیتی کالبد شناختی، فیزیولوژیک و اجتماعی وجود دارد که آنها را مکمل یکدیگر ساخته است. لذت بردن از مصاحبت یکدیگر، تعاون در کارهای زندگی و به‌طور کلی بهره‌وری از همه عطیه‌های ارثی یکدیگر همه و همه از نعمت‌هایی هستند که هدف اساسی زندگی زناشویی را تشکیل می‌دهند. دو جنس بودن و داشتن خصوصیات متفاوت مکمل یکدیگر، خود جزئی از مشیت‌الهی زاد و ولد است که هدف نهایی ازدواج را تعیین می‌کند و آن تولید مثل است برای بقای نوع آدمی، البته با در نظر گرفتن توان بدنی و روانی و مالی دو همسر و اوضاع و شرایط اجتماع پر جمعیت و آینده فرزند.

براساس این عدم آگاهی و رواج سنت غلط «هر چه زودتر بچه‌دار شدن» است که پس از شب زفاف

تمامی حواس پدر و مادر عروس و داماد و خود عروس و داماد و دوستان و آشنایان، در این متمرکز می‌شود که آیا داماد به وظیفه زناشویی خود عمل کرده است یا نه. به طوری که اگر ده پانزده روزی انجام وظیفه به تاخیر افتد صحبت‌های درگوشی و پیچ‌هایی آغاز می‌گردند که «داماد مرد نیست» و این سرشکستگی بزرگی برای خانواده داماد به حساب می‌آید! حال آنکه بسا ممکن است به دلایل فیزیولوژیک و بخصوص روانی داماد نتواند در روزهای اول زناشویی انجام وظیفه کند و مسئله به خودی خود حل شود! اگر مرد وظیفه زناشویی را به موقع انجام دهد، مدعیان «هر چه زودتر بچه آوردن» دو سه ماهی منتظر می‌مانند تا زن آبتن شود. اگر آبتنی روی ندهد، پیچ‌پیچ و صحت‌های درگوشی این بار عنوان دیگر دارند. عروس اجاقش کور است!

در این میان پدر و مادر عروس و پدر و مادر داماد، بیش از همه اصرار در آبتن شدن عروس دارند اولاً به دلیل آنکه آرزوی پدر بزرگ و مادر بزرگ شدن دارند! ثانیاً دچار سرشکستگی و طعنه این و آن نشوند!

عجبا! چه اصراری است که از همان آغاز، بدون در نظر گرفتن امکانات کالبد شناختی و فیزیولوژیک و روانی پسر و دختر، بچه بیاورند؟ آیا مادر آینده در وضعی کالبد شناختی و فیزیولوژیک هست که بتواند به بچه خود شیر دهد؟ آیا پسر و دختر توافق اخلاقی و گذشت کافی برای راه‌اندازی مشترک دارند، که می‌خواهند انسانی را بدون خواست او به دنیا بیاورند و او را میان خیل انبوه جمعیت رهاکنند؟ آیا پدر و مادر عروس و داماد که همواره آرزوی پدر بزرگ و مادر بزرگ شدن را دارند و براین اساس اصرار می‌ورزند که فرزندشان هر چه زودتر بچه‌دار شود، زمانی که بچه

بزرگ شد زندگی مستقلی را آغاز کرد، هستند که بتوانند حیثاً به او یاری دهند؟

- خردمندانه آن است که عروس و داماد مدتی، بدون بچه آوردن - که تمام تلاشهای آنها را در زندگی به توجه از بچه اختصاص خواهد داد - از وجود و مصاحبت هم لذت ببرند و تا آنجا که قوه مالی آنها اجازه می‌دهد به گردش و تفریح و استفاده از دوران جوانی بپردازند و تجربه زندگی مشترک کسب کنند و یکدیگر را به درستی بشناسند و بیازمایند تا معلومشان شود که توانایی و تفاهم ادامه زندگی با یکدیگر را دارند یا نه. اگر به راستی توافق اخلاقی و تفاهم ندارند می‌توانند آسانتر چاره بیندیشند. زود بچه آوردن این خطر را به همراه دارد که بعد از مدت کوتاهی - چنانکه بارها و بارها اتفاق افتاده است - زن و شوهر طاقت تحمل یکدیگر را ندارند و ناسازگاری شروع می‌شود و کار به طلاق می‌کشد و کودک بدبخت در این گیرودار فدا می‌شود. این امکان نیز هست که به خاطر فرزند، یکدیگر را تحمل کنند و زندگی توأم با انزجاری را ادامه دهند - این وضع بسیاری از خانواده‌هاست. و تازه همین گذشت! خود سبب دعوای همیشه پدر و مادر در خانه می‌شود که بچه نگون‌بخت را از نظر روانی متزلزل و فاسد بار خواهد آورد.
- حاصل آنکه وقتی زن و شوهر دریافتند که می‌توانند با هم بسازند و یکدیگر را تحمل کنند و توافق اخلاقی دارند، و از نظر مالی رفاه نسبی وجود دارد و عیب و نقصی ساختاری یا فیزیولوژیک یا ارثی ندارند می‌توانند بچه‌دار شوند تا فردی سالم از نظر تن و روان به عرصه رسانند. زیرا تندریست به دنیا آمدن و درست تربیت شدن حق هر نوزاد است.